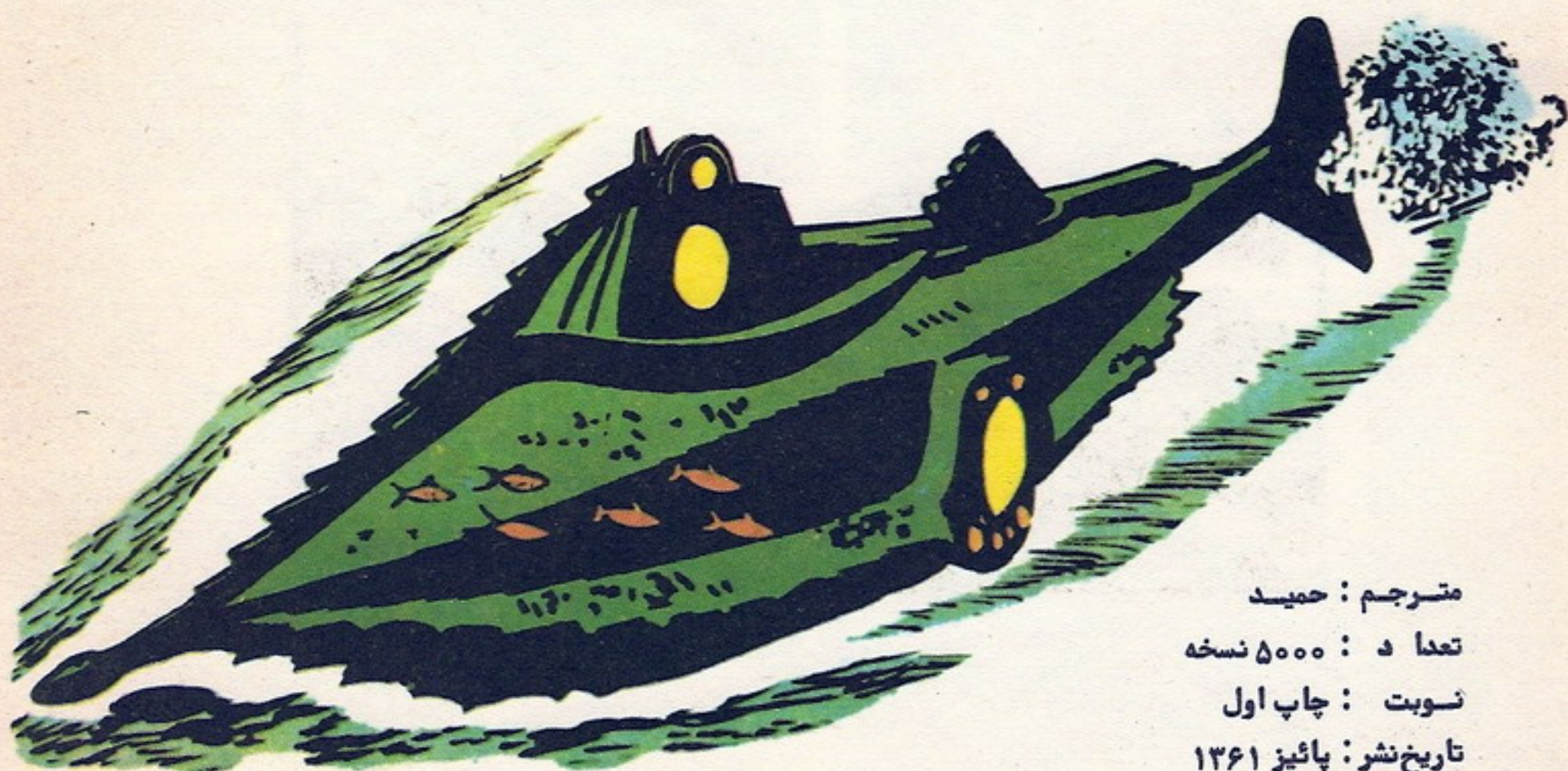


اثر : ژول ورن

۲۰۰۰۰ فرسنگ زیر دریا



۲۰۰۰۰ فرسنگ زیر دریا



مترجم: حمید

تعداد: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت: چاپ اول

تاریخ نشر: پائیز ۱۳۶۱

انتشارات اورینتال

مرکز پخش: انتشارات زرین ۳۰۵۲۴۶

انتشارات اکباتان ۶۲۲۷۲۱



در آغاز سال ۱۸۶۸ میلادی شایعه شگفتی در جهان طنین انداز شد که یک هیولای اسرارآمیز دریائی به کشتی‌ها حمله کرده و آنها را بقعر دریا می‌فرستد.

با انتشار این شایعه، کشتی توپ‌دار و مسلح آبراهام لینکلن برای نابود کردن و از میان برداشتن این هیولای وحشتناک و اسرارآمیز راه دریا را پیش گرفت.

با این کشتی آقای پروفیسور "آروناکس" متخصص موزه پاریس، خدمتکار او و استاد صیادان و ماهیگیران دنیا آقای "ندلاند" سفرپیر ماجرای خود را شروع کردند.



انتشارات اوریزینال : تلفن ۶۲۲۷۲۱ - ۳۰۵۲۴۶

نام کتاب : ۲۰۰۰۰ فرسنگ زیر دریا

نویسنده : ژول ورن

مترجم : حمید

چاپ : خدمات چاپی

لیتوگرافی : رنگین‌کمان

نوبت : چاپ اول شهریور ۱۳۶۱

تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه

پس از یک سلسله گشت
و گذار طولانی...



آبراهام لینکلن نیز بنوبه خود بوسیله غول
وحشتناک دریاها بر جای خود میخکوب شد.



و پس از چند دقیقه کشتی
غرق شد.



در حالیکه کشتی توپدار آبراهام
لینکلن درهم می‌غلطید و بقعر دریا
فرو میرفت سرنشینانش با آویزان
شدن بیک تخته و دکل کشتی می-
کوشیدند جان خود را نجات بخشند



پروفسور، چوب را
محکم بگیر!

اگر ما نتوانیم خود را از
این مهلکه نجات دهیم
هیچکس وجود چنین هیولائی
را باور نخواهد کرد.



هنگامیکه چادر شب بر روی
روشنی روز سایه می‌افکند
سرگردانان دریا به یک
جزیره کوچک و اسرارآمیز
رسیدند.

پروفسور ما کجا هستیم؟

خیلی مهم نیست. سعی کنیم
قدم بر روی زمین بگذاریم سپس
خواهیم دید کجا هستیم!





بله! البته یک هیولا از جنس ورقهای فولادی میخ پرچ شده...!

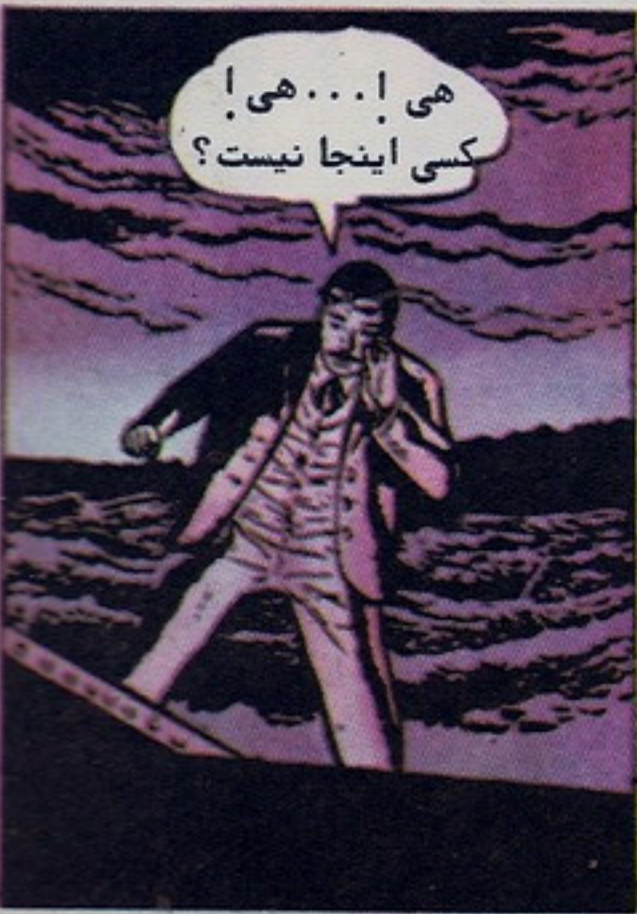


اما... اما... خدای من... ما روی هیولا هستیم!



هی پروفیسور، نگاه کنید! یک پست فرماندهی کشتی... مثل اینکه آدم آنرا هدایت می کرده است!

و یا بوسیله یک دیو!



هی...! هی...! کسی اینجا نیست؟



نگاه کنید... این دریچه باز است.

در اینجا پروفیسور آرونکس، خدمتکارش و آقای "ندلاند" متوجه می شوند که هیولای وحشتناک که تمام کشتی ها را در دریا غرق می کند، چیزی جز یک زیردریایی عجیب و غریب نیست.



اوه... عجب جالبه...
یک زیردریائی...!



پروفسور احتیاط کنید



از جواب خبری نیست...
بنابراین من میروم پائین!



چه چیزی ممکن
است پشت این پرده
جود داشته باشد؟

پروفسور آروناسکی تعجب زده و متحیر
از اتاقی که در آن نقشه‌ها نگاهداری
می‌شد گذشت... ولی هیچیک از
کارکنان و خدمه آنرا ندید



راستی چه کسی این
زیردریائی را ساخته است؟



اوه... چه سالن
شگفت‌انگیزی!



خدمتکار! ندانند! بیایید
به بینید

اوه... به این مردها که در ته دریا هستند نگاه کنید!

در آنطرف شیشه عظیم زیردریائی که بسالن ختم می شود دوستان ما شاهد رژه رفتن دسته جمعی عده بی در ته دریا هستند، این دیگر چه ماجرای جدید و تازه بی است؟

اوه... مردها با کلاه های مخصوص!



بله، بدون شک او کاپیتان این زیردریائی عجیب و غریب است!

بنظر میرسد آن مردی که از همه بلندقدتر است رئیس آنهاست.

اینطور که پیدا است... دارند یکنفر را به خاک می سپارند. آیا خواب می بینم؟



من آب شور دریا را بر مردن در اینجا ترجیح میدهم!

اوه دارند می آیند. اگر ما را در اینجا غافلگیر کنند کارمان ساخته است!

به بین "ند" خیلی جالب است



ما سرنشینان کشتی توپ‌داری هستیم که متأسفانه صبح امروز به زیردریائی شما اصابت کرد و غرق شد و به قعر دریا رفت

ما مخصوصاً "کشتی شما را در دریا غرق کردیم"



اوه... مثل اینکه دیگر دیر سده... پروفیسور و همراهانش در حال فرار رودرروی مردانی قرار می‌گیرند که تا چند لحظه پیش جسدی را خاک می‌سپردند



نه... آقای عزیز، به آن تعبیری که شما فکر می‌کنید البته که نه...!



اما... فرمانده شما یک انسان متمدن نیست؟

این کشتی توپ دار قصد داشت به اسرار شگفت‌انگیز کاپیتان "نemo" دست پیدا کند ما هم آنرا نابود کردیم...!



آقای پروفیسور آروناکس؟! ها... من تعداد زیادی از کتابهای شما را مطالعه کرده‌ام اما باید بگویم که شما هنوز از اطلاعات بسیاری در مورد زندگی در اعماق دریا بی‌خبر و ناآگاه هستید!



این آقای ندلاند استاد ماهیگیری و صیادی است... اینهم خدمتکار من است و من هم "پیر آروناکس" از موزه پاریس با شما صحبت می‌کنم!

من کاپیتان "نemo" فرمانده زیردریائی "نوتیلوس"... شما کی هستید؟





"ند" ناآرامی نکن، سعی کن آرامش خود را حفظ کنی، تلاش فایده‌ای ندارد.



اما شما... آقای پروفیسور، می‌توانید همینجا بمانید!

این آقایان... را تا اوامر بعدی در گوشه‌ی زندانی کنید

زیردریائی "نوتیلوس" همانند یک کوسه عظیم و غول‌آسا با قدرت هرچه تمامتر در آب فرو رفت و بسوی اعماق دریا بحرکت درآمد.



شما... شما ما را با خود می‌برید؟

بله...!



توجه... توجه... همه در پستهای خود قرار بگیرید، می‌خواهیم به قعر دریا برویم...!



پروفیسور تا مادامی که من در مورد سرنوشت شما تصمیم می‌گیرم می‌توانید با کتابهایی که در کتابخانه من وجود دارد خود را سرگرم سازید...

متشکرم کاپیتان "نemo"... اما...





و یا... آن را نابود سازد!



چطور شما موفق شدید یک چنین وسیله تحسین برانگیزی را که حیرت انگیزترین پدیده در علوم انسانی است بوجود آورید؟

یک چنین دستگاهی قادر است انقلابی در دنیا بوجود آورد!



حالا دیگر "ندلاند" و پیش خدمت پروفیسور آروناکس آزاد شده اند البته از اینکه در داخل زیردریائی "نوتیلوس" به قعر دریا فرومیروند ناراحت هستند و زجر می کشند ولی پروفیسور آروناکس هر روز بیشتر از روز پیش به محسنات و خصوصیات جالب کاپیتان "نهمو" پی می برد.



زیردریائی "نوتیلوس" آب را می شکافت و به قعر دریا فرو میرفت البته این زیردریائی عجیب و شگفت آور به نقطه یی هدایت می شد که فقط و فقط کاپیتان "نهمو" از آن بااطلاع بود.



این دریا با همه عظمتش بمن تعلق دارد! من واقعا احساس آزادی می کنم!



روی زمین... مردم گرسنه هستند و از فرط گرسنگی یکدیگر را می درند... اما در اینجا صلح و صفا برقرار است

پروفسور. من در مورد
یک جزیره "زیردریا"
صحبت می‌کنم!

ولی... من جزیره‌ی نمی‌بینم!



جزیره "کرسپو"! همه در پستهای
تخلیه حاضر باشند.

اطاعت کاپیتان!



در اتاق مخصوص خروج، سرنشینان زیردریائی خود را
آماده می‌کردند تا بر روی جزیره کرسپو، این مکان عجیب
و غریب زیردریا یا بگذارند.



زیردریائی "نوتیلوس" بر روی
صفحه‌ی عظیم که در آب شنا بود و
برویش خزه‌ها و گیاهان عجیب و
غریبی روئیده بود بآرامی قرارگرفت



با من بیایید تا آنها را
بشما نشان بدهم.

من خیلی کنجکاوشده‌ام تا از
هرچه نزدیکترین غذاهای
دلچسب را به بینم!



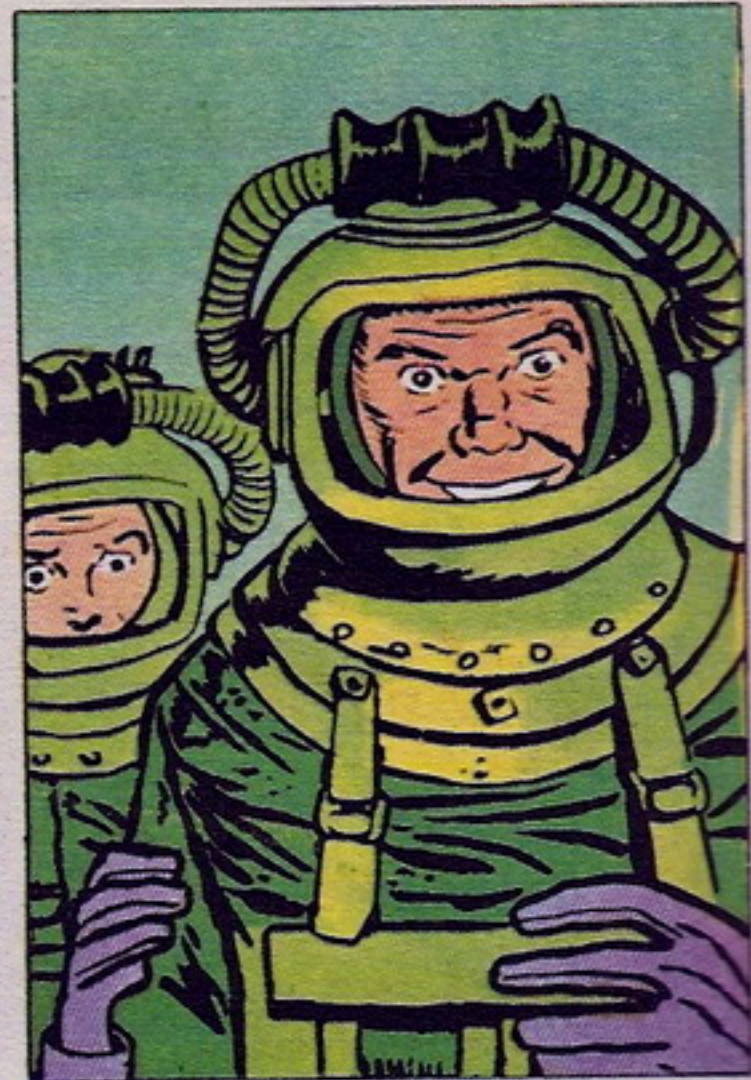
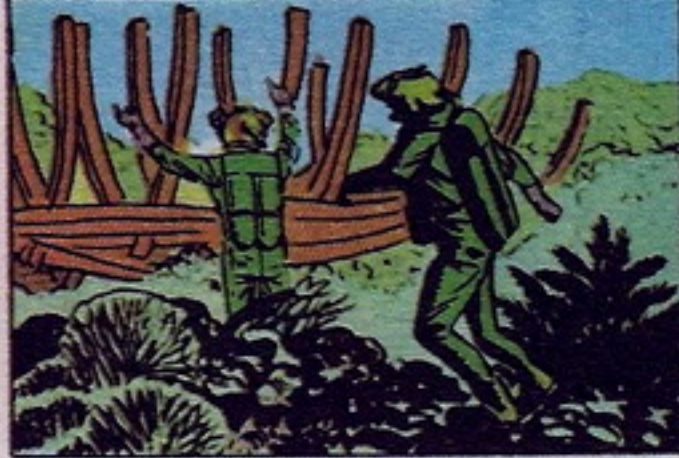
پروفسور، این جزیره‌ی که می‌بینید
محل مطمئن و جالبی است برای
نگاهداری غذاهای مورد نیاز ما... در
اینجا ما پیاده می‌شویم.



در زیر نگاههای تعجب زده و بهت آلود نجات یافتگان کشتی غرق شده کارکنان زیردریائی نوتیلوس یکی بعد از دیگری به جمع آوری و ذخیره سازی مواد غذایی موجود در جزیره کرسپو مشغول بودند.



ولی ناگهان "ندلاند" و پیشخدمت پروفیسور آروناکس یک کشتی شکسته حمل و نقل را یافتند که در شنها فرو رفته بود.



اوه... یک کوسه ماهی عظیم که آدم را می خورد



کوسه که طعمه بسیار راحت و لذیذی یافته بود دهان گشوده و بطرف آنها خیز برداشت. در این موقع پروفیسور آروناکس و کاپیتن زیردریائی متوجه خطر بزرگی شدند که "ندلاند" و پیشخدمت را تهدید می کرد.



"ندلاند" و پیشخدمت پروفیسور یک صندوقچه یافتند، وقتی در صندوقچه را گشودند با دیدن اشیاء بسیار زیبا و نفیسی که درون آن قرار داشت چشمانشان از تعجب گرد شد. در همین هنگام که این دو نفر مات و مبهوت جواهرات شده بودند ناگهان یک کوسه ماهی بسیار بزرگ بآنها حمله کرد....

در اینموقع کاپیتان "نهمو" با تفنگی که همراه داشت به طرف کوسه ماهی نشانه رفت.



ناگهان جرقه‌یی از دهانه تفنگ خارج شد و به آتشی تبدیل شد و آن کوسه ماهی در هم غلطید.



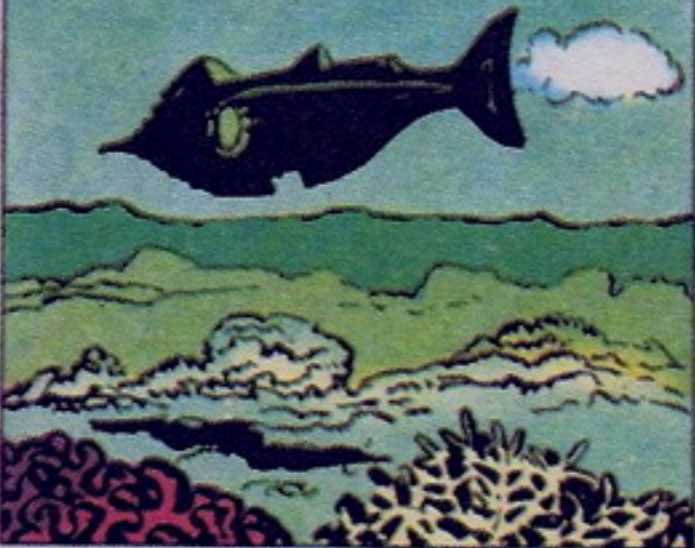
لحظه‌یی بعد، افرادی که برای جمع‌آوری غذا رفته بودند مجدداً به زیردریائی بازگشتند.

اما... کاپیتان... جواهرات چه خواهد شد؟ شما...

شما ساکت باشید. انبارهای زیردریائی "نوتیلوس" مملو از این قبیل اسباب‌بازی‌ها است!



روزها و روزها نوتیلوس براه خود ادامه میداد و به پیش میرفت و معلوم نبود هدف کجاست؟



در اعماق اقیانوسها زیباییهای حیرت‌انگیز و خیره‌کننده‌یی وجود دارند که از ارزش بی‌همتائی برخوردار هستند.



چشم‌اندازها و منظره‌های زیبائی در پیش چشمان این نجات‌یافتگان رژه میرفتند...





اکنون وقت آن رسیده است که
شما بدانید بچه علت من خود
را فرمانده تمام دریاها و اقیانوسها
دانم... نگاه کنید... نگاه کنید



آقای پروفیسور آروناکس حالا تصمیم
گرفته‌ام تا شما را با "نیروئی" که جهت
حرکت زیردریائی لازم و ضروری
است آشنا سازم

یکروز... در اتاق مخصوص
وسائل مکانیکی زیردریائی...



زیردریائی "نوتیلوس" همچنان به راه
خود ادامه میداد و بسوی جنوب به پیش
میرفت و به نواحی قطبی نزدیک می‌شد



منبع انرژی، منبع انرژی
آنهم منبع انرژی خالص
چقدر جالب است...

پروفیسور آروناکس در حالیکه یک سپر آهنی بر
روی سر و صورت و سینه خود قرار داده بود
با حیرت بدرون کوره عظیمی که در مقابلش قرار
داشت می‌نگریست.



بالاخره در یک روز زیبا و آفتابی "نوتیلوس" در جنوب اقیانوس
آرام از آب بیرون آمد و در چند متری جزیره تماشائی
"رورپاندی" قرار گرفت.



"نوتیلوس" بدون اینکه وحشتی از برخورد با قطعات
عظیم یخ داشته باشد از قطب جنوب گذشته و به همان
ترتیب به راه خود ادامه میداد



در اینجا شما شاهد یک
یست دیده‌بانی بسیار سری
می‌باشید



آقای پروفیسور آروناکس آنچه که
در حال حاضر بشما نشان خواهم
داد بهترین دلیلی است که نفرت
را در دل من به وجود می‌آورد



بنابعد عوت کاپیتان "نمو" آقای پروفیسور آروناکس
بر یک قایق نه‌چندان بزرگ سوار شد که جهت
رفتن به ساحل آماده می‌گردید. در اینموقع عضلات
چهره کاپیتان بی‌نهایت منقبض شده و درهم بود



آنچه که آقای پروفیسور آروناکس با چشمان خود می‌بیند انسانی است
است که بند بردگی و بندگی بدست و پای خود بسته و مجبور هستند
که تا آخر عمر برای عده‌بی مفت خور کار مجانی انجام دهند
تا لقمه‌نانی بدست آورند و از گرسنگی نمیرند!!



خوب تماشا کنید
آقای پروفیسور آروناکس.



اما بگوئید به بینم چه چیزی
است که این تیره بختان بر دوش
خود می‌کشند...؟

این موادی که بر دوش
این بیچارگان حمل می‌شود برای
ساختن مواد منفجره بکار می‌رود این
کشتی عظیم باری در خود نوای
مرگ دارد.



این غیر ممکن است،
این باور نکردنی
است!!
نه جناب پروفیسور
آروناکس، باید بدانید
که انسانها خیلی بی‌رحم
و سنگدل هستند.



من تمام هم و کوشش خود را بکار
بستم تا توانستم با دیگر مردانی که
اکنون در کنار من سفر می‌کنند از
این زندگی ننگ‌آور فرار کنیم.



بنابراین باید بدانید آقای
پروفسور که من هم یکی از این بردگان
بودم

بگیر کاپیتان این
نمایش ننگ‌آور مرا
دیوانه می‌کند.



این پست فطرتان فقط به جنگ می‌انداشیدند
ولی باید بدانند که من در اینجا هستم
و زحماتشان را نقش بر آب خواهم کرد.

در حالیکه همه بر نوتیلوس سوار شده بودند کاپیتان "نemo" با آخرین
نگاهی نفرت‌بارش این جزیره نفرین شده را ترک کرد و از آن دور شد...



البته این کشتی باری هنگامیکه
دریا بالا آید به حرکت خواهد آمد
ولی بدون تردید هرگز محموله
آن به مقصد نخواهد رسید.



ناگهان زیردریائی نوتیلوس با تمام قدرت موتورهایش چون اژدری
بطرف کشتی باری حامل مواد منفجره بحرکت درآمد



هنگامیکه افتاب کم‌کم از پشت کوهها بالا می‌آمد و سپیده
صبح می‌دمید کشتی باری بحرکت خود ادامه میداد و زیر
دریائی نوتیلوس آنرا با چشمان باز فرماندهش دنبال می‌کرد



زیردریائی با قدرت تمام دماغه تیز و فولادین خود را به
سینه کشتی باری حامل مواد منفجره زد و شکم آنرا درید



بطرف جلو... با همه
قدرت... حرکت...



در مدتی که کشتی
باری در هم می غلطید
و بقعر دریا فرو میرفت
"نوتیلوس" دایره وار
مسیرش را طی می کرد



یک انفجار عجیب و عظیم با صدائی مهیب سکوت دریا
را در هم شکست و زیردریائی نوتیلوس در اثر این
انفجار از تعادل خارج شد و مانند یک پرگاهی بدور
خود گردید...

من خیلی علاقمندم بدانم که منبع سری و شگفت انگیز این زیر دریائی مرگبار چیست؟



هی... هیچکس اینجا نیست بهترین فرصت است!!
فرصت، منظورت چیست "ند"؟



کارکنان و مکانیکهای توتیلوس آسیبهای وارده بر اثر انفجار را تعمیر کردند



من شنیدم که از یک محل اسرارآمیزی بنام "ولکان" صحبت می کرد شاید این محل همان جایی باشد که مورد نظر ماست

درداخل کابین کاپیتن "نهمو"



هی... شاید تو و اربابت خیلی دلتان بخواهد با این دیوانه زنجیری مرتب در دریاها سرگردان باشید ولی من نمی خواهم!!



خوب باین نقطه نگاه کن، تمام مسیرها و محلهائی که مورد رفت و آمد کاپیتن قرار می گیرد نسبت به همین نقطه سنجیده می شود!
آیا امکان دارد وضعیت آن را نسبت به دیگر قسمتها مشخص کنیم؟



آه...

خوب بد نیست که به بینیم چه باید بکنیم. باین معنی که باید بنویسیم ۳۰ درجه بطرف جنوب و یک چهارم به طرف مغرب...!



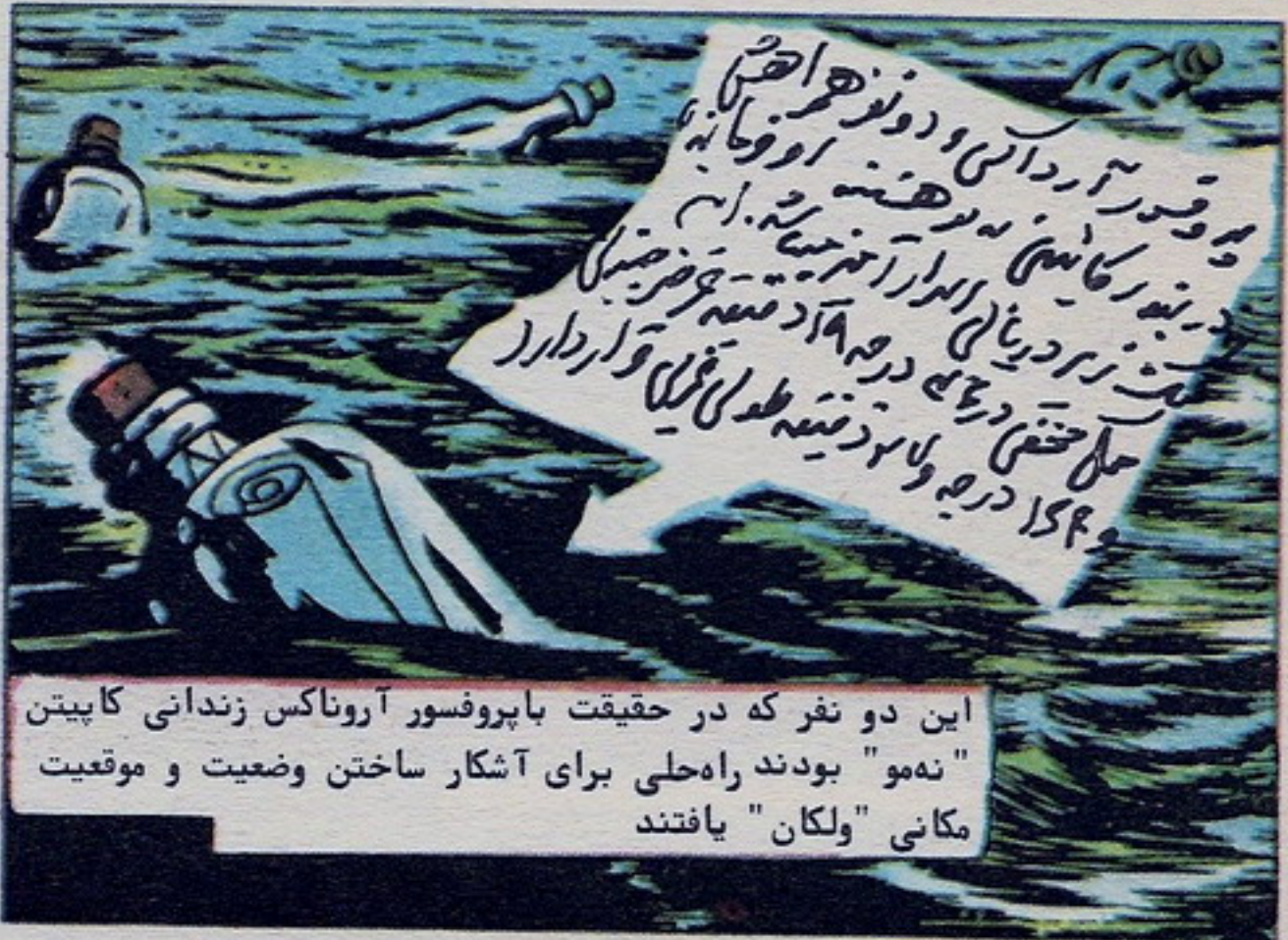
لحظه‌ئی بعد هنگامیکه در سالن هستند...

زودباش "ند" عجله کن
اینطور که پیداست زیردریائی
را تعمیر کرده‌اند...!

هرچه که
لازم دارم
برداشتم.



در حالی که کاپیتان "نemo" از این
پیامهای فرستاده شده به وسیله
زندانیان هیچگونه اطلاعی نداشت
زیردریائی را هدایت می‌کرد.



این دو نفر که در حقیقت باپروفور آروناکس زندانی کاپیتان
"نemo" بودند راه‌حلی برای آشکار ساختن وضعیت و موقعیت
مکانی "ولکان" یافتند

حادثه سادمای بیش نیست
هنگامیکه آب بالا آید مجدد
شناور خواهیم شد، امکان
دارد که تا یک ساعت دیگر
انجام شود.



تصادفی روی داد
آقای کاپیتان؟



در حوالی کشور گینه جدید زیردریائی کاپیتان
نemo با صخره‌های وسط آب بشدت برخورد کرد.

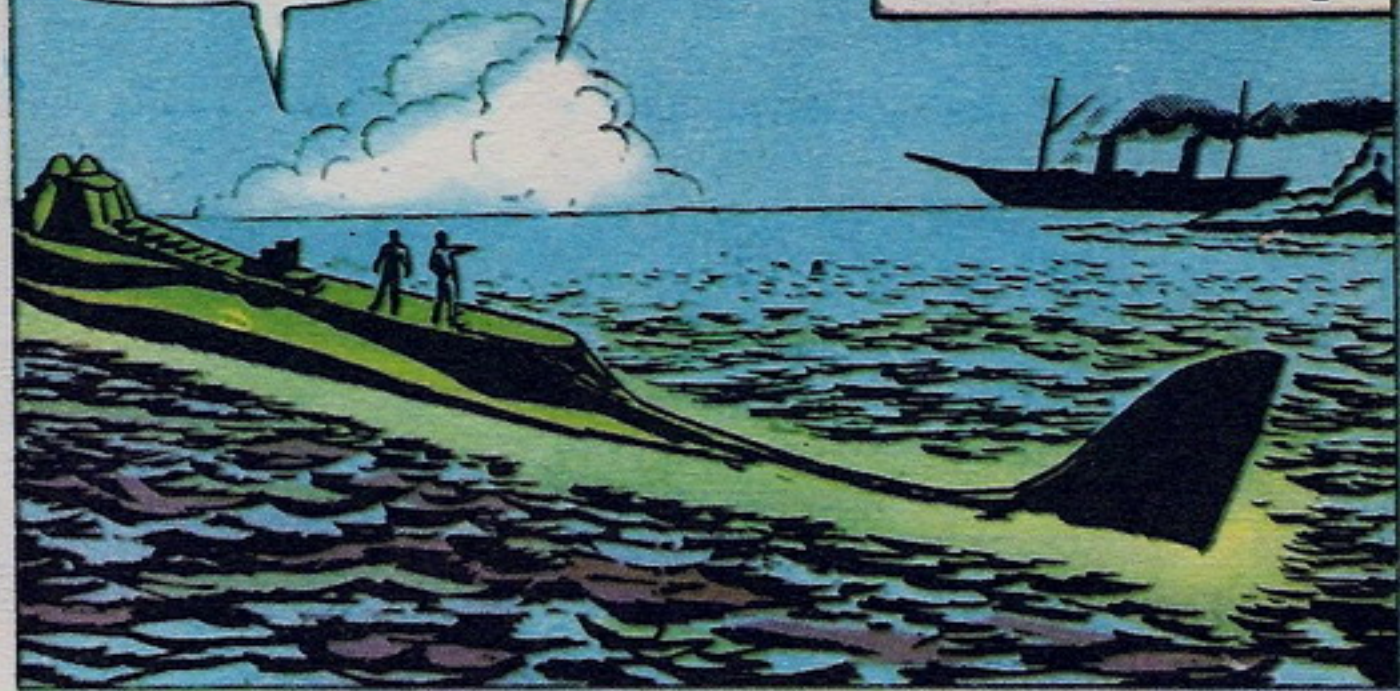
مخزنها را خالی کنید و موتورها را با تمام قدرت بکار اندازید.



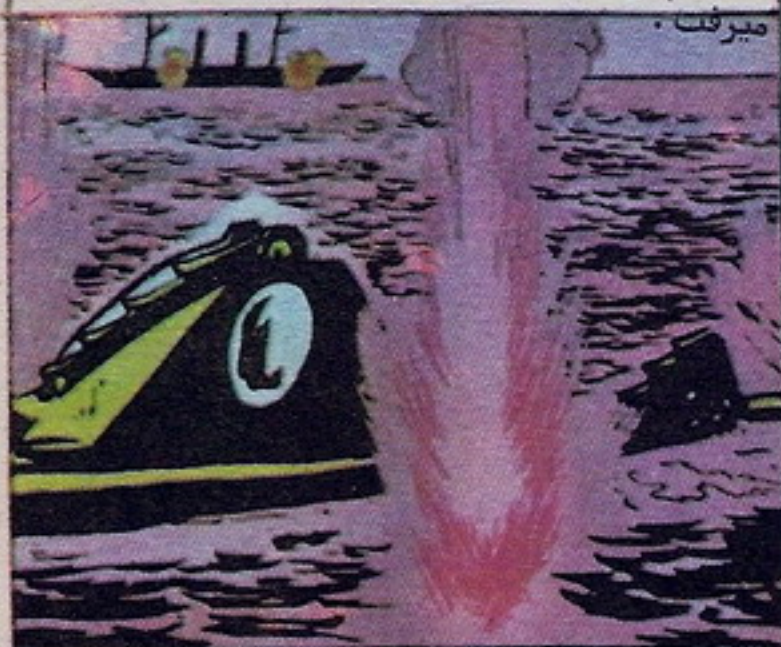
زود به طرف پائین برویم
ممکن است که این کشتی
جنگی بطرف ما تیراندازی
کند.

این یک کشتی
جنگی است کاپیتان

در حالیکه نوتیلوس انتظار
می کشید تا مد دریا انجام شود
یک کشتی که از آن نزدیکی
می گذشت نمایان گردید.



در حالیکه نوتیلوس می کوشید که راه دریا را
پیش گیرد گلوله های توپ و خمپاره کشتی جنگی
که در اطراف زیردریائی فرود می آمد آنرا شدیداً
بتلاطم واداشته و هر لحظه امکان صدمه زدن بآن
میرفت.



حرکت... به
طرف جلو با
تمام قدرت...

کشتی جنگی مزبور طوری قرار گرفت که بتواند
زیردریائی را گلوله باران کرده و در زیر آتش
توپهای خود قرار دهد.



در این لحظه آب با فشار
هرچه تمامتر به داخل
زیردریائی نفوذ کرد...

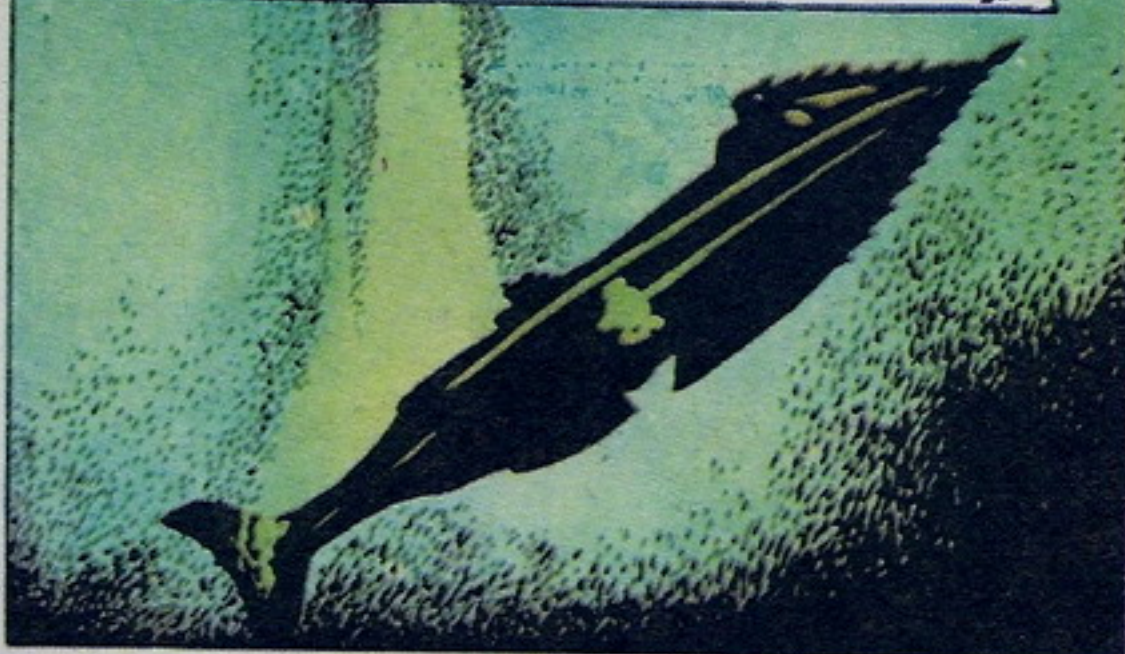


بالاخره زیردریائی موفق شد که خود را از صخره ها جدا سازد
ولی در همان لحظاتی که میرفت تا وارد دریا شده و به راه
خود ادامه دهد یک گلوله خمپاره به سطح آب اصابت کرد.

در مخزنها را به بندید! پمپ‌های کمکی را روشن کرده به کار بیندازید!



با سوراخ شدن زیر دریایی نوتیلوس، کنترل آن از دست کاپیتان خارج شده و مانند یک غریق به قعر دریا فرو میرفت.



زیردریایی نوتیلوس که بر اثر آبهای وارده سنگین شده بود به عمق دریا پائین رفت و در تاریکی مخوف و ترسناک و همچنین محل هیولاهای ناشناخته سقوط کرد.

آه متأسفانه غرق می‌شویم!



فشار، هرچه میتوانید فشار را زیاد کنید تا به هیچ وجه آب به اتاق مخصوص ماشینها و کنترل راه پیدا نکند.



حیرت انگیز... اما وحشتناک!



بر اثر فشار بیش از اندازه‌ای که به نوتیلوس وارد شده بود، صدای شکستن و درهم فرو ریختن آن شنیده میشد و پرفسور اطمینان یافت که دیگر زیردریائی تاب مقاومت نیاورده و درهم خواهد شکست ولی ناگهان سقوط متوقف

ما دیگر بیائین تر سقوط نمی‌کنیم!
آه... آه
واقعا" موقعش بود



کاپیتان... آیا نجات پیدا کردیم؟
بله... بله... با توجه به اینکه حتی بیش از هزار متر از محدوده‌ی که در آن زندگی امکان‌پذیر باشد دور شده‌ایم ولی مثل اینکه بالاخره زنده خواهیم ماند...!



در حالیکه کم‌کم و به آرامی زیردریائی نوتیلوس به طرف بالا حرکت درمی‌آمد و بارقه‌امیدی در دلها بوجود می‌آورد ناگهان سایه‌یک هیولای عظیم و خارق‌العاده تمام نقاط دریا را به سیاهی بدل کرد، این یک ستاره عظیم دریائی بود.



هیولای عظیم‌الجثه در حالیکه نوتیلوس را در میان گرفته بود با بازوان قوی خود سعی می‌کرد که هرگونه حرکتی را از نوتیلوس سلب کرده و با خود آنها به هر طرف که بخواهد بکشانند...



همه با هم در پستهای اضطراری قرار گیریم و با هر قدرتی سعی کنیم نوتیلوس را از چنگ این هیولا نجات دهیم





یادتان نرود، باید
سعی کنید و با آنها به بین
دو چشم هیولا بکوبید...



قلابها، چنگها و
تبرها را آماده
سازید...!



در سالن بزرگ زیردریائی و از طریق شیشه عظیم آن، زندانیان کاپیتان
"نهمو" با صحنه وحشتناک و ترس آوری مواجه شدند. باچشمان خود
زالوی بسیار بزرگی را دیدند که به نوک نوتیلوس چسبیده بود...



کاپیتان "نهمو" اینجا هم به عنوان فرمانده در جلو همه کارکنان زیردریائی
به طرف هیولا حرکت کرد و قدم به قدم و با احتیاط بآن نزدیک شد!

این هیولای وحشتناک سر تسلیم نداشت و بهر ترتیب بود
مقاومت می کرد!



توجه داشته باشید، توجه کنید...
حالا میرویم بسطح...!



قبل از اینکه هیولا بتواند کوچکترین حرکتی از خود
نشان دهد کاپیتان "نهمو" ضربه محکمی به فاصله بین
دو چشم او فرود آورد ولی در همین موقع دو نفر از
حمله کنندگان به او تیراندازی کردند...

هیولا در حالیکه کاپیتن "نمو" را مانند پرگاهی در بین یکی از بازوان خود قرار داده بود و او را میبرد تا به دهان شاخی شکل خود نزدیک کرده و بهلاکت برساند ناگهان "ند" نیزه بسیار تیزی را با یک حرکت سریع بآن فرو برد...



با ضربات بسیار شدیدی که به هر کوسه بدن هیولا وارد شد حیوان عظیم الجثه درهم درغلطید و کم کم و بآرامی به طرف عمق دریا به پائین رفت ولی به هیچ وجه حاضر نبود که کاپیتن "نمو" را رها کند. شت رها سازد...



بمیر



"ند" نرو... مگر دیوانه شده‌ای؟

در این موقع "لاند" در حالیکه چاقویی در دست داشت به دنبال فرو رفتن هیولا در آب دنبال او وارد دریا شد...



آه... خدای من وحشتناک است کاپیتن "نمو" از نظر ما ناپدید شد. چه بسرش می‌آید...





هرچه زودتر یک طناب
برای من بفرستید...!
عجله کنید!...



"کاپیتان نه‌مو" که دیگر از حال رفته بود و قدرت شناخت در آب
وجود نداشت خود را رها ساخته و در اختیار هیولا قرار داده
بود. "ند" که وضع را چنین می‌بیند با سه ضربه کاری و بسیار
شدید بازوی هیولا را از تنش جدا کرده و به‌ترتیب که بود
توانست کاپیتان را از چنگال مرگ برهاند.



چند روز پس از این حادثه غم‌انگیز بالاخره نوتیلوس راه به
آبهای گرم پیدا کرد و آرام‌آرام به طرف پایگاه‌سری و مخفی
خود نزدیک شد.



آقای "لاند" شما
چرا زندگی مرا نجات
دادید؟
از بین دو هیولا که در
مقابل چشمان خود داشتم
آن یکی را که خطرش برایم کمتر



در این زمان که کارها به پیش می‌رفت "ندلاند" و پیشخدمت پروفیسور
کم‌کم از بدست آوردن آزادی خود ناامید و ناامیدتر می‌شدند...!
ند "من واقعا" در این زیردریائی
خفه می‌شوم چه باید کرد؟ تو راهی
می‌شناسی؟
باید کمی صبر کنیم
شاید پیامهائی که برای دنیای آزاد
فرستاده‌ایم بتواند راه‌گشای ما
باشد زیاد نباید عجله کرد...!



آقای پروفیسور آروناکس من در پایگاه
سری "ولکان" تعمیرگاههای متعدد و لابراتوار
ی بسیار عظیم و مجهز دارم و به تعمیرات
اساسی نوتیلوس خواهیم پرداخت



باور کن ، باور کن که این مرد دیوانه است... علامت ! علامت !!

اما "ند" نگاه کن



خیلی اهمیت ندارد اهرچه پیش آید خوش آید . بهر صورت بهتر ازماندن در این زندان است !



من نمیدانم در صورتی که "ولکان" از طرف ساکنین دنیای آزاد تحت محاصره درآمده باشد در آنموقع عکس العمل کاپیتان "نمو" چه خواهد بود؟



من اینطور بنظرم رسیده که این اسرار نهفته و پنهانی را بادنای بشریت تقسیم کنم و بهمین دلیل هم هست که شما را نکشتم زیرا این موضوع و وجود شخص شما جزئی از اجزاء برنامه کار شما... ؟



در همین موقع در کابین کاپیتان "نمو" چه می گذرد آقای پروفیسور آرونکس باید رازی را برای شما فاش سازم این سر را هیچکس جز من نمی داند . در پایگاه "ولکان" من منبع انرژی عظیمی را ذخیره و مهار کرده ام هیچ فردی نه از این انرژی خبر دارد و نه به فکرش رسیده است !



ناگهان در بین حرفهای کاپیتان "نمو" صدای زنگ خطر سخنان او را قطع کرد و با تعجب به اطراف نگریست

اوه خدای من ، موتورهای زیردریائی از حرکت باز ایستادند چه اتفاقی افتاده... ؟



من میخواهم که این بردگی و بندگی زشت و ناپسند و حتی وحشتناک از جهان رخت بربندد، همانطور که شما یک قسمت کوچک از آنرا مشاهده کردید و این کار از وظائف شماست که از مردم بخواهید... فقط من...



چطور بدون اجازه و امر من
موتورهای زیردریائی را خاموش کردید؟
توضیح دهید؟



در دوردست و افق‌های دور منظره
مخروطی شکل "ولکان" که همان پایگاه
سری کاپیتان "نهمو" بود پدیدار گردید.



به هیچ وجه اشتباه وجود ندارد. بلکه صحیح
است کشتی‌های جنگی دورتا دورولکان را محاصره
کرده‌اند جریان چیست؟



کشتی جنگی در اینجا
چه می‌کند؟



کاپیتان یک کشتی جنگی
در مقابل ما قرار دارد.
نگاه کنید



کاپیتان، حتماً تا
نیمساعت دیگر سربازان
به قله خواهند رسید. چه
باید کرد؟

این چه حادثه‌ایست؟ بر شانس و
بخت بد لعنت! سربازان پیاده
می‌شوند!



آقای پروفسور آرونکس علاقه دارید
با چشمان خود این منظره را به
بینایی خود ببینید؟

کاپیتان "نمو" سعی کرد که نوتیلوس را از زیر چند کشتی جنگی عبور داده و بطرف ولکان به پیش رود. کاپیتان "نمو" که خود سکان را بدست داشت به طرف جلو آنرا هدایت می کرد.



می بینید آقای پروفیسور آرونکس چه روز شوم و وحشتناکی داریم؟ من باید قبل از اینکه سربازان به قله ولکان برسند تمام تاسیسات خود را نابود و منهدم سازم.



کاپیتان "نمو" با مهارت بسیار و خارج از وصفی زیر دریایی نوتیلوس را در داخل تونل به پیش میراند تا بالاخره بتواند به نقطه حساس و سری موجود در آن راه یابد.



بالاخره زیر دریائی را بداخل تونلی که در زیر ولکان قرار داشت برد



تابلو و علامات را باز کنید.



بزودی زیر دریائی نوتیلوس در داخل تونل به محلی خواهد رسید که از آن نقطه به طرف دهانه آن راه خواهد یافت.



من به هیچ وجه حاضر نمی شوم که تمام اختراعات بیچنگال انسانی بیفتد که خطرناک هستند !!



سوار قایق مخصوص بشوید!



بمحض اینکه زیردریائی "نوتیلوس" به روی آب آمد
آروناکس چشمش بیک دریاچه زیبا افتاد که قسمتی از
کناره‌ها و سطح آن را آزمایشگاهها، تعمیرگاهها و منابع
انرژی کاپیتان "نemo" پوشانده بود...



بله کاپیتان.

سعی کنید کاملاً آماده باشید بمحض
اینکه من بازگشتم حرکت می‌کنیم!



اما متأسفانه باید بگویم که قبلاً "سربازان خود را به محل
رسانده‌اند ادر همین موقع یک گلوله از کنارشان رد شد



چه جالب و دیدنی
است...



آروناکس که با مشاهده این تاسیسات عظیم، وحشت و
هراس خاصی در چشمانش دیده می‌شد به اطراف نگریست و
می‌دید که کاپیتان "نemo" چه قدرتی در بازوان خود دارد.

دشمن که خود را به مراکز حساس ولکان رسانده بود
درحالی که نوتیلوس را بیحرکت دید بطرف آن شلیک
کرد.



در مدتی که سربازان جهت نشانه‌گیری و زدن هدف تمام‌جوانب
امر را می‌سنجیدند کاپیتان "نemo" خود را به یکی از آزمایشگاه‌ها
رسانده و در آن مخفی شد!



این ساختمان یا بهتر بگویم
این آزمایشگاه در حقیقت باید
مرکز حساس تمام این تاسیسات عظیم
و بی‌مانند باشد!



با این وجود، گلوله سربازان بر
روی قایق باریدن گرفت و مانند
قطرات شدید رگبار فرود آمد.



بالاخره او
دارد می‌آید.

زودباش کاپیتان،
عجله کن!



در حالیکه رگبار شدید کلوله‌های سربازان بر روی قایق‌باریدن داشت
ولحظه‌یی آرام نمی‌گرفت، قایق به طرف "نوتیلوس" به حرکت در آمد
اما خوشبختانه بعلت اینکه بدرستی نشانه‌گیری نمیشد، قایق بسوی هدف

پیش می



آخرین نفری که خود را به درون
نوتیلوس می‌رساند کاپیتان "نemo"
بود .



همه و همه در پستهای خود حاضر
باشید، عجله کنید، لحظه‌یی نباید از
دست بروید !!



با وجود اینکه جراحاتی برداشته بود خود شخصا
هدایت زیردریائی را به عهده داشت و برای آخرین
بار نگاههای حسرت بارش را به جزیره‌یی کرد که
ولکان نام داشت



ولی ناگهان عضلات صورتش در هم کشیده شد و در
حالیکه نشان میداد درد شدیدی را تحمل می‌کند خود
را بدرون نوتیلوس رساند یک تیر به او اصابت کرده بود



بدبخت‌ها، نگویند بخت‌ها،
بیچاره‌ها، شما هم در لحظاتی
که اسرار من از میان برداشته
می‌شوند به گور سپرده خواهید
شد.



زیردریائی نوتیلوس تا لحظه‌ی بعد
به زیر آب‌ها رفت و از طریق تونلی
که وجود داشت به آب‌های دریائی
که در آن رفت و آمد میکرد راه
پیدا نمود...



من لازم است که
جراحات شما را
یانسمان کنم

ما راحت
بگذار !!



در مدتی که گروه سربازان قسمتهای مختلف ولکان را به
تصرف خود در آوردند زیردریائی نوتیلوس از زیر یک بیک
کشتی‌های جنگی عبور کرد...



کاپیتان، خواهش می‌کنم
اجازه دهید جراحات شما را
یانسمان کنم !



حرکت موتورها را کندتر کنید.
سکان را در نقطه ۸ درجه متوقف
سازید... و تمام کارکنان زیردریائی
را گرد هم آورید !!



تمام کارکنان که جمع شده بودند در مقابل فرمانده و کاپیتان زیردریائی نوتیلوس بی حرکت قرار داشتند.



کاپیتان،
اوامرتان را
صادر کنید!

زندانیان بدون اینکه بدانند چه می گذرد به سالن آورده شدند

پروفسور جریان چیست؟
من هیچ چیز نمی دانم...
حتما "اتفاق مهمی افتاده
است؟ اینطور نیست؟



مثل اینکه خدا
نکرده شما...

آقای پروفسور آرونکس و
همراهان باید بشما اطلاع
دهم که این آخرین باری
است که نوتیلوس به زیر
آب فرو می رود



کاپیتان "نمو" در حالیکه از
درد بخود می پیچید و
صورتش کاملاً درهم بود به
صحبت خود ادامه میداد

من دیگر زنده نخواهم ماند
موقع مرگ فرار سیده است...
نوتیلوس هم با من خواهد
مرد



تا چند دقیقه دیگر، انفجاری بسیار
عظیم و باور نکردنی که دنیا تاکنون بخود ندیده
است هم "ولکان" را نابود خواهد ساخت و
هم اسرار مخفی و پنهانی مرا...



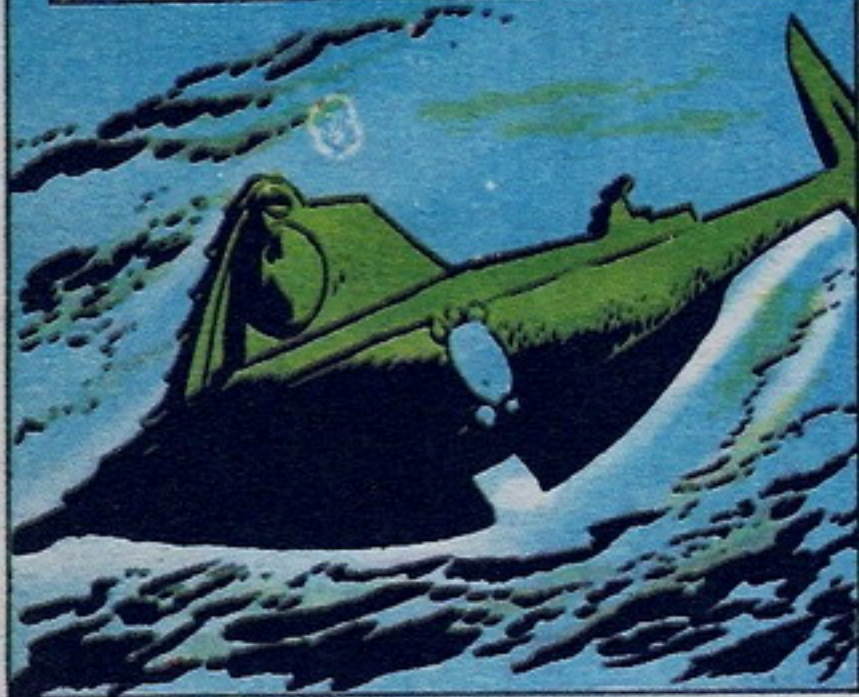
این زندانیان را در کابین
خود حبس کنید و تمام کارکنان
زیر دریائی نیز به پستهای خود
بازگردند

من بشما التماس می کنم
خواهش می کنم، شما حق ندارید
ما را در اینجا محکوم کنید.
کاپیتان کمی بیندیشید،
خواهش می کنم!!

بسیار خوب



نوتیلوس که بحال خود رها شده بود آرام آرام مانند یک غریق به قعر دریا فرو میرفت...!



بگذار ما از اینجا خارج شویم!



چه کسی بشما این حق را می‌دهد که ما را هم در مرگ خود شریک سازید؟

آقای پروفیسور دیگر خیلی دیر شده.



ندلاند " که به هیچ وجه حاضر نمی‌شد بخاطر زیردریائی جان خود را از دست بدهد فریاد می‌کرد ناگهان...

دوستان خیلی متاسفم ولی باید بگویم که من دیگر وقت زیادی برای بحث کردن ندارم



در حالیکه پروفیسور و پیشخدمت او را به بند می‌کشیدند " ندلاند کماکان به نشان دادن نفرت خود نسبت به کاپیتان ادامه میداد

من هرگز از کسی نخواستم که مرا به اینجا بیاورد، من میخواهم از این جهنم بیرون بروم.



در همین هنگام "ندلاند" خود را از بند محافظین خود نجات داد و با عجله خود را به پست فرماندهی رساند. در آنجا هیچکس حضور نداشت و "ند" میدانست که باید بهر ترتیب شده از سقوط زیردریائی جلوگیری کند.

در صورتی که بامید خدا هنوز وقت کافی وجود داشته باشد...!



آه... خوشبختانه پست فرماندهی
و دستگاههای کنترل بکار افتادند و
ما به طرف بالا در حرکت
هستیم!!



"ندلاند" سعی می کرد مانورهای
را که دیده بود کارکنان زیردریائی
انجام میدهند بخاطر بیاورد تا
بتواند بهر قیمتی که شده حرکت
تند و سریع زیردریائی و سقوط
آن به قعر دریا را متوقف سازد



"ندلاند" در حالیکه پست فرماندهی را ترک میکرد با یکی دیگر
از کارکنان کشتی که آخرین تجسس و جستجو را انجام میداد برخورد
کرد و...



کوچکترین صدائی بگوش
نمیرسید و همه تصور میکردند
در درون قبر قرار دارند



باتوجه به اینکه زیردریائی نوتیلوس در این موقع بحال خود
رها شده بود ناگهان با صخرهیی برخورد کرد و سوراخ بزرگی
بوجود آمد و آب بدرون زیردریائی هجوم آورد...



اینجا چکار می کنید شما؟ من تصور
می کردم که...





من خیلی متاسفم اما جز این نمیتوانم کار دیگری انجام دهم باید به وظیفه خود عمل کنم!



این تو هستی
یا من...!

قبل از اینکه معاون کاپیتان "نemo" بتواند بخود آید که چه میگذرد "ند" ضربات جانانه‌یی به او وارد آورد



بالاخره پروفیسور آروناکس، پیشخدمت او و "ندلاند" که خود را آزاد احساس می‌کردند بدون اینکه کوچکترین لحظه‌یی را از دست بدهند سعی به خروج از زیردریائی کردند...

عجله کنید،
سوار قایق شوید...!



پروفیسور، پروفیسور، سعی کنید با پیشخدمت خود آرام باشید... من رسیدم...!!



به بینید چه قدرت عظیم تخریبی بوسیله این مرد برای انهدام ولکان تهیه دیده شده است!!



پروفیسور اول سوار شوید! زیرا بعداً "وقت کافی برای متاسف شدن خواهید داشت!!"



و باید اذغان کرد که تا چند لحظه دیگر کاپیتان "نemo" همراه با اسرارش ناپدید خواهد شد

وای وای چه کورمای،
واقعا "یک کوره عظیم
آتش است" !!

آه... چه
روشنائی و نوری



سور نگاه کنید!



در حالیکه قایق آرام آرام به دور شدن خود
از نوتیلوس ادامه میدهد یک صدای وحشتناک
تمام حو را به ارتعاش و لرزه در می آید.



در روی میدان و قسمت مسطح ولکان ستونی عظیم از دود و آتش و بخار زبانه می کشد و
آرام می رود تا ناپدید گردد. آقای آرونکس و دو نفر همراهان او به اسم "ندلاند"
و پیشخدمت وی تنها بر جای ماندگان این حادثه عظیم و باور نکردنی هستند که تا چند
لحظه قبل از وقوع حادثه هر آن، زندگی آنان میرفت که بادود و آتش به هوا بالا رود

بالاخره یکروز خواهد رسید که دنیای بشریت
خود به اسرار عجیب و غریب و متحیر العقول
کاپیتان "نemo" دست یابد و از آن بهره مند
گردد...!





بها: ۳۰۰۰ ریال

البلد